

## موضع‌گیری تفسیر منهج‌الصادقین در مورد اسرائیلیات (قصص الانبیاء)\*

مینا شمخی\*\*  
نصره باجی\*\*\*  
عصمت منصورزاده\*\*\*\*

### چکیده

در بسیاری از تفاسیر، به خصوص تفاسیر روایی، روایات فراوانی در زمینه‌ی تاریخ و سرگذشت پیامبران پیشین و نیز اعتقادات و معارف دینی نقل شده که منشأ بسیاری از آنها خرافات و داستان‌های ساختگی اهل کتاب است. که به این روایات اسرائیلیات گفته می‌شود. بسیاری از مفسران، بدون نقد این روایات، به نقل آنها پرداخته‌اند. در سده‌ی اخیر، رویکردی نقادانه به این روایات در میان مفسران و اهل تحقیق صورت گرفته است. یکی از تفاسیر شیعه در آن روایات اسرائیلی به چشم می‌خورد، تفسیر «منهج الصادقین فی إلزام المخالفین» است که بوسیله‌ی ملا فتح الله کاشانی به تحریر در آمده است. مفسرگاهی، این روایات را به منظور نقد بیان کرده است. ولی در برخی موارد، مخصوصاً در داستان‌های انبیاء مانند: ایوب(ع)، ادریس(ع)، عیسی(ع) و حضرت محمد(ص) روایات اسرائیلی را بدون هیچ نقدی آورده است. این روایات علاوه بر اشکال سندی، از نظر محتوایی نیز مخدوش بوده و با نص صریح قرآن، احادیث معصومین(ع)، عقل و علم در تعارض هستند. در این مقاله، که به روش توصیفی و شیوه کتابخانه‌ای و تجزیه و تحلیل و تبیین داده‌هاست، ابتدا آیاتی را که در تفسیر آنها از این قصص خرافی و روایات اسرائیلی استفاده

\*- تاریخ دریافت: ۹۵/۰۶/۰۶ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۷/۱۳

m.shamkhi@suc.ac.ir  
baji.nasra@yahoo.com

\*\* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه شهید چمران اهواز  
\*\*\* کارشناسی ارشد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه شهید چمران اهواز.  
\*\*\*\* کارشناسی ارشد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه شهید چمران اهواز.

شده، مشخص گردیده و پس از دسته‌بندی این روایات به بررسی و نقد متنی و  
سندی آنها پرداخته شده است.  
**کلید واژه‌ها:** قرآن، تفسیر منهج الصادقین، ایوب، ادریس، عیسی، محمد(ص)، اسرائیلیات.

## مقدمه

شمار قابل توجهی از آیات الهی به بیان داستان‌ها و تاریخ پیشینیان اختصاص یافته است. در این میان، قصص انبیاء از جلوه‌ای دیگر برخوردار است به طوری که دقت در زوایای زندگی آنها تحول عظیمی در نهاد هر انسان حقیقت جویی پدید می‌آورد. هدف قرآن از بیان سرگذشت انبیاء، معرفی الگو و روش مناسب زندگی برای تمام انسان‌ها است.

همین امر اسرائیلیات پردازان را بر آن داشت تا با کم‌رنگ جلوه دادن آن چهره‌های درخشان تاریخ، مردم را از پیروی ایشان باز دارند و چراغ هدایت آنان را خاموش سازند. این عده در شرح داستان‌های قرآن مطالبی به برخی از پیامبران نسبت دادند که از هر جهت شخصیت الهی و انسانی آنان را مخدوش می‌نمود. شیوع پدیده داستان‌سرایی و گرویدن شمار بیشتری از اهل کتاب به اسلام و نیز رغبت بیشتر مسلمانان به شنیدن داستان‌های گذشتگان سبب ورود اسرائیلیات بیشتری به حوزه تفسیر و حدیث اسلامی شد. لذا برای زدودن ساحت مقدس قرآن کریم از این خرافات، لازم است که این روایات شناسایی شده و نقد گردند. از آنجاکه در خصوص بررسی اسرائیلیات در تفسیر منهج الصادقین تاکنون پژوهش خاصی صورت نگرفته، روایات این تفسیر در موضوع انبیائی مانند: ایوب(ع)، ادریس(ع)، عیسی(ع) و حضرت محمد(ص) به دلیل زیاد بودن اسرائیلیات در این قصص مذکور

## نقد و بررسی اسرئیلیات قصص انبیاء در تفسیر منهج الصادقین ۷۳

محور اصلی تحقیق انتخاب گردیده است. در این تحقیق به این پرسشها پاسخ داده می‌شود: کاشانی در تفسیر کدام قصص قرآن از روایات اسرئیلی استفاده کرده است؟ آیا کاشانی پس از نقل روایات اسرئیلی، آنها را نقد کرده است؟ در این پژوهش ابتدا آیاتی که در تفسیر آنها از این داستان‌های خرافی و روایات اسرئیلی استفاده شده، مشخص گردیده و پس از دسته‌بندی این روایات به بررسی و نقد آنها پرداخته شده است.

### ۱- آشنایی با تفسیر منهج الصادقین

تفسیر منهج الصادقین، تفسیری جامع و مشتمل بر مباحث مختلف و مطالب متنوع است. مؤلف، خود ابعاد مختلف تفسیرش را با اشاره‌ای در مقدمه جلد اولش معرفی کرده است که به جهت طولانی شدن بحث از ذکر آنها خودداری می‌گردد. ملا فتح‌الله کاشانی در تفسیر خود، نظریات تفسیری بیضاوی و زواره‌ای و زمخشری در کشف و طبری در مجمع البیان را آورده است و از تفسیر تبیان شیخ طوسی و تفسیر ابوالفتح رازی و همچنین از تفسیر جرجانی معروف به گازر نیز استفاده کرده است. همچنین گاه سخنان عرفانی مشاهیر متصوفه، مانند: قشیری و سلمی را در لابه‌لای تفسیر خود آورده است و هر جا که مناسب دیده، روایات و اخباری هم از کتب مختلف حدیثی، اعم از شیعه و اهل سنت ذکر نموده است. وی تفسیر خویش را بر مبنای جواهرالتفسیر کاشفی سامان داده است. به طوری که ۸۰ درصد عبارات، سوای روایات شیعی، با متن جواهرالتفسیر یکسان است (خادم پیر، ۱۳۸۳: ۱۲).

ذیلاً به بررسی روایت‌های داستان‌های انبیاء پرداخته می‌شود:

### ۲- اسرئیلیات در داستان حضرت ایوب (ع)

داستان حضرت ایوب(ع)، در سوره‌های نساء، ۱۶۳؛ انعام، ۸۴؛ انبیاء، ۸۳ و ۸۴؛ ص ۴۱-۴۴ بیان شده است. خداوند در این آیات حضرت ایوب(ع) را یکی از پیامبران بزرگ الهی و از چهره‌های پاکی که مظهر صبر و شکیبایی است؛ معرفی می‌کند و بهترین تجلیل‌ها را از ایشان کرده است؛ اما سرگذشت این پیامبر همچون دیگر پیامبران، نیز دستخوش تحریف، شده است. اسرائیل پردازان خرافاتی را بر داستان حضرت ایوب(ع) بسته‌اند که باعث خدشه به ساحت مقدس ایشان شده است(قاسمی، ۱۳۸۳ش: ۳۳۱-۳۴۷). متأسفانه بسیاری از مفسران سنی و برخی از شیعه این احادیث را وارد تفاسیر خود کرده‌اند(طبری، تفسیر ۱۳۵۶ش: ۱۷/۴۳؛ بغوی، ۱۴۲۰ق: ۴/۷۳؛ فخر رازی: ۱۴۲۰ق: ۲۲/۲۴۰ و ۲۰۵؛ قمی، ۱۳۶۷ش: ۲/۲۳۹-۲۴۱). کاشانی نیز، برخی از این روایات را وارد تفسیر خود کرده است:

#### ۱-۲- اسرائیلیات در داستان بیماری حضرت ایوب(ع)

کاشانی در ضمن تفسیر آیات «وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ\* فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ» (انبیاء ۸۳-۸۴) (و ایوب را یاد کن، آن گاه که پروردگارش را ندا داد: به من بیماری و رنج رسیده است و تو مهربان‌ترین مهربانانی \* دعایش را اجابت کردیم و آزار از او دور کردیم و خاندانش را و همانند آنها را با آنها به او بازگردانیدیم و این رحمتی بود از جانب ما، تا خدا پرستان همواره به یاد داشته باشند).

و آیات «وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ \* ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ \* وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ \* وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاصْرُبْ بِهِ وَ لَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص ۴۱-۴۴) (و از بنده ما ایوب یاد کن آن گاه که پروردگارش را

ندا داد که: مرا شیطان به رنج و عذاب افکنده است\* پایت را بر زمین بکوب: این آبی است برای شستشو و سرد برای آشامیدن\* خانواده‌اش و هم چند آن از دیگر یاران را عطا کردیم و این خود رحمتی از ما بود و برای خردمندان اندرزی\* و به او دسته‌ای از چوبهای باریک به دست گیر و با آن بزن و سوگند خویش را مشکن. او را بنده‌ای صابر یافتیم او که همواره روی به درگاه ما داشت چه نیکو بنده‌ای بود؛ در مورد چگونگی تسلط شیطان بر همسر حضرت ایوب(ع) و قربانی کردن گوسفند به نام او؛ از حسن بصری، آورده است که:

«هر چند بیماری ایوب اشتداد می‌یافت و متزاید می‌شد، ایوب بر صبر و شکر می‌افزود و رحمه زوجه او در خدمتکاری وی هیچ دقیقه فرو گذار نمی‌کرد. ابلیس چندان که خواست به حيله و تلبیس در صبر و شکر او رخنه کند، نتوانست. با اتباع و اصحاب خود در این باب مشورت کرد و چاره این امر را از ایشان استفسار کرد. گفتند: تو پیشوای مایی و ما آنچه دانیم از اسباب اغوا و اضلال و مکر و حيله از تو تعلیم گرفته‌ایم. آیا وسایل حيله تو که به آن اهل عالم را اضلال می‌کردی و همه را از راه می‌بردی کجا است و آنچه آدم را به آن فریب دادی چه بود. گفت: بوسیله زن او بود. حوا گفتند اینجا نیز همین نوع با ایوب سلوک کن و اغوای وی نمای گفت راست گفتید و مرا طریق خوب راه نمونی کردید پس نزد رحمه آمد، دید که برای ایوب چیزی می‌پخت گفت یا امه الله شوهرت کجا است گفت فلان جا بیمار و رنجور افتاده است و مدۀ مدید است مریض است و اثر شفا باو نمی‌رسد چون دید که رحمه اظهار اندوه و غم و غصه خود نمود گفت تو را یاد می‌آید آن مال و جمال و فرزندان او که هیچکس را نبود اکنون همه آن رفتند و هر روز روزگار او تباہ‌تر می‌شود و هرگز به آن حالت نخواهی رسید که بود و از این نوع سخنان می‌گفت تا

که رحمه به گریه نشست و به فریاد و فغان درآمد پس گفت ای رحمه گریه و فریاد مکن و خاطر خود را جمع دار که من علاج این را خوب می‌دانم و دوی آن را نیکو می‌شناسم اگر نصیحت من بشنود، رحمه گفت آن چیست گفت این گوسفند را از من بستاند و بنام من قربان کند خدا وی را عافیت دهد و همه بیماری او زایل شود. رحمه آن گوسفند را برداشت و نزد ایوب آمد و گفت یا نبی الله تا کی در این محنت بسربری و این رنج و عناکشی مردی طیب آمده و مرا نصیحتی کرده و علاجی نموده آن قصه را اعلام وی نمود و گفت این گوسفند رابه نام وی قربان کن که او گفت شفای تو در اینست. ایوب وی را گفت که ای ناقص عقل آن ابلیس است که دشمن خدا است و آمده که تو را باین وجه از دین برگرداند و کافر کند، ندانسته که همه نعم و تقم از نزد خدا است اگر خواهد نعمه دهد و اگر مصلحت او باشد بنده را بنقمة مبتلا گرداند ابلیس چون دید که تیر تلبیس او بر سنگ خورد بر صورت مردی صاحب جمال بر زی پادشاهان بر اسبی نیکو نشسته، نزد رحمه آمد و او را گفت حال شوهرت چگونه است گفت بغایه رنجور است گفت مرا شناسی من خدای زمینم و آن بیماری و تلف مال و هلاک فرزندان وی، من کرده‌ام بجهه آنکه مرا گذاشته و خدای آسمان را می‌پرستد. اگر تو مرا سجده کنی، من آن همه الم و رنج از او بردارم و مال و فرزندان باو باز دهم گفت در این امر بی آنکه با ایوب مشورت کنم، اقدام ننمایم گفت اگر این کار نکنی با ایوب بگو که یک بار که طعام خوری در اول آن بسم الله و در آخر آن الحمد لله نگوید تا از او خوشنود شوم و وی را شفا دهم. رحمه نزد ایوب آمد و صورت حال باز گفت ایوب بر او خشم گرفت و گفت امروز همه روز با ابلیس که عدوی خدای تعالی است در سخن بوده و مناظره کرده و گوش

به سخن او کرده بخدا سوگند اگر او سبحانه مرا از این بیماری شفا دهد من تو را صد چوب بزنم از نزد من برو و دیگر نزد من میا» (کاشانی، ۱۳۳۶ش: ۶/۹۳).

این حدیث در کتب معتبر حدیثی یافت نشد. تنها ابن جوزی این حدیث را از قول «وهب بن منبه»، اسرئیل پرداز مشهور و «یوسف بن مهران» نقل کرده است (ابن جوزی، ۱۴۲۲ق: ۳/۵۷۷) علمای رجال «یوسف بن مهران» را ضعیف شمرده و گفته‌اند که فقط «ابن جدعان» که ضعیف و لین الحدیث است؛ از وی روایت کرده است (هیثمی، ۱۴۰۲ق: ۷/۸۴؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ۲/۳۶۴؛ طبرانی، بی تا: ۲۵).

در تورات، کتاب مفصلی درباره‌ی حضرت «ایوب» دیده می‌شود. این کتاب مشتمل بر ۴۲ فصل است. هر فصل آن بحث‌های مفصلی در مورد زندگی این پیامبر بزرگوار (ص) دارد. در بعضی از این فصول مطالب زنده‌ای به چشم می‌خورد، مثلاً در فصل سوم آمده است: ایوب زبان به شکایت باز کرد و شکوه بسیار نمود، این در حالی است که قرآن در آیه «نعم العبد أنه أواب» (ص/۴۴)، ایشان را با مقام صبر و شکیبائی ستوده است.

همچنین در باب دوم از سفر ایوب آمده است:

«و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد تا به حضور خداوند حاضر شود. خداوند به شیطان گفت: از کجا آمدی؟ شیطان در جواب خداوند گفت از تردد کردن در جهان و سیر کردن در آن. خداوند به شیطان گفت: آیا در بنده من، ایوب، تفکر کردی که مثال او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خدا ترس که از بدی اجتناب می‌کند و تا الان کاملیت خود را قایم نگه می‌دارد؛ هرچند مرا بر آن داشتی تا بی سبب اذیت رسانم! شیطان در جواب خداوند گفت: پوست به عوض پوست و هرچه انسان دارد برای

جان خود، خواهد داد. لیکن الان دست خود را دراز کرده و استخوان و گوشت او را لمس کن و تو را پیش روی تو ترک خواهد کرد. خداوند به شیطان گفت: اینک او در دست توست، لیکن جان او را حفظ کن. پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته و ایوب را از کف تا پای سرش به دملهای سخت مبتلا ساخت. او سفالی گرفت تا خود را بخراشد و در میان خاکستر نشسته بود و زنش او را گفت: آیا تا به حال کاملیت خود را نگاه می‌داری؟ خدا را ترک کن و بمیر. او، وی را گفت: مثل یکی از زنان ابله سخن می‌گویی، آیا نیکویی را از خدا بیابم و بدی را نیابم؟ در این همه ایوب به لپهای خود نگاه نکرد» (سفر ایوب، باب دوم، ۲۰۰۲م، ۱-۱۰).

آنقدر خرافات و امور غیر واقعی در تورات در داستان حضرت ایوب(ع)، بیان شده است که ویل دورانت درباره تحریف آن می‌گوید:

«دانشمندان چنان عقیده دارند که این کتاب در قرن پنجم قبل از میلاد نوشته شده و متن بیش از هر کتاب دینی و قدیمی دیگر، در معرض فساد و تحریف قرار گرفته است» (توئین بی، ۱۳۶۶ش).

با مقایسه این داستان در تورات با روایت؛ به این نتیجه می‌رسیم که، فرصت طلبی یهودیان تازه مسلمان و سادگی برخی از مسلمانان، زمینه ساز آن شده است که خرافاتی که ریشه در چنین کتب تحریف شده دارند، وارد حوزه‌های حدیث و تفسیر شود و این افسانه‌ها به عنوان قصص انبیاء و تفسیر آیات قرآن، حجم زیادی از آثار اسلامی را به خود اختصاص دهد و دست آویزی برای مغرضان شود. همانگونه که در دایره المعارف اسلامی در ذیل واژه «ایوب» چنین آمده است:

«کتاب‌های مسلمانان از ایوب حکایت‌های زیادی نقل کرده‌اند که ماده‌ی اصلی آن را از سفر ایوب در تورات و از تفاسیر یهودیان بر تورات که - هگا- نامیده



می‌شود، اخذ کرده‌اند. حتی کعب الاحبار، قیافه‌ی ایوب را نیز برای مسلمانان توصیف کرده است» (جمعی از مستشرقان، بی‌تا: ۳/۲۱۷).

برخی از مفسران این داستان‌ها را از جمله اسرئیلیات بر می‌شمارند و گفته‌اند: آنچه از این آیات بدست می‌آید، این است که حضرت ایوب(ع)، بسیار صبور و بردبار بوده است و این روایات خرافی، مستند قرآنی ندارند(حقی بروسوی، بی‌تا: ۸/۴۴؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق: ۵/۳۰۲۲). و در مورد اینکه آن حضرت رحمه را کتک زده است؛ گفته شده، «رحمه» همسر حضرت ایوب(ع)، دختر پسر حضرت یوسف(ع) هستند. و ایشان ارجح هستند و قابل تصور نیست که یک زن متدین را صرفاً بخاطر اینکه سخن یک دشمن را نقل کرده است؛ مورد غضب قرار گیرد(همو).

## ۲-۲- اسرئیلیات در داستان ملخ‌های طلایی:

کاشانی در مورد ملخ‌های طلایی که بعد از شفا یافتن حضرت ایوب(ع)، بر بدن ایشان می‌نشست، از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

«حق تعالی جمیع اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابر سرخ و سفید فرستاد تا ملخ زرین بر وی ببارید و در احقاف آورده که سه شبانه روز در حوالی سرای او ببارید و در حدیث آمده که هر قطره آب غسل که از وی فرو می‌چکید ملخ زرین شد و ایوب آن را بدست جمع کرد، وحی آمد که ای ایوب نه من تو را مستغنی گردانیده‌ام و جمیع اموال را با ضعف آن به تو دادم، از برای چه این را جمع می‌کنی فرمود بار خدایا چون که این از بدن من جدا شده که محل ابتلا و امتحان توست. پس آن را برکتی و کرامتی دیگر خواهد بود و مزیهٔ تیمن و تبرک خواهد داشت» (کاشانی، ۱۳۳۶ش: ۶/۹۵).

جالب است که بدانیم عده‌ای از مفسران، نه تنها این حدیث را صحیح دانسته؛ بلکه از آن یک حکم شرعی که می‌گوید، جمع اموال حلال هر قدر که باشد جایز است؛ از آن، استنباط کرده‌اند (حقی بروسوی، بی‌تا: ج ۵ / ۵۱۴). این روایات آنقدر شایع هستند که مفسران آگاهی که خودشان از اسرائیل پردازان انتقاد می‌کند؛ نیز تحت تاثیر این حدیث ساختگی قرار گرفته‌اند و گفته‌اند در داستان حضرت ایوب (ع) حدیثی صحیح و قابل اعتماد نقل نشده است؛ مگر حدیث ملخ‌های طلائی! (قرطبی، ۱۴۰۵ق: ۲۱۱/۱۵؛ حقی بروسوی، بی‌تا: ۵ / ۵۱۴).

این روایات از نظر سند قابل بررسی است. محدثان و مفسران این حدیث را، از ابوهیره؛ به صورت «حدثنا عبد الرزاق حدثنا معمر عن همام بن منبه قال: هذا ما حدثنا أبو هريرة قال: قال رسول الله (ص)» نقل کرده‌اند.

الف) نقد محتوایی: محققان و قرآن پژوهان، دلایلی مبنی بر بطلان این احادیث، ارائه داده‌اند که خلاصه آنها به شرح زیر است:

۱. برخی گفته‌اند نمی‌توان به چنین حدیثی اعتماد کرد، زیرا آفریدن ملخ از طلا، آیه‌ای از نشانه‌های خداست، که جز هنگام ضرورت، پدید نمی‌آید و خداوند بیهوده، چنان چیزی را نمی‌آفریند، چه برسد به اینکه ابوهیره گفته است، ایوب در گوشه‌ای مشغول شستن خود باشد و ناگهان ملخ‌هایی از طلا بر سر او بریزند! اگر هم فرو افتاده باشد و ایوب هم به جمع‌آوری آنها پرداخته باشد، کار درستی کرده است، پس سرزنش الهی بی‌معنا است. زیرا غیر این در آن صورت کفران نعمت شده است و پیامبران از آن منزّه و مبرا هستند (عاملی، ۱۳۷۲ش: ۱۰۱-۱۰۲).

۲. ابوهیره در حکومت اموی از فقر به شکوه رسیده بود وی برای زندگی اشرافی خود، نیازمند به محمل شرعی بود تا هم مجوزی برای زر اندوزی خود داشته باشد و هم به راحتی گلیم خود را، از انتقادهایی که مبنی بر جمع ثروت‌های

بر باد آورده بود؛ خارج کند و البته وی محملی درست‌تر از گفتار رسول خدا(ص) برای سرپوش گذاشتن بر افسانه‌پردازی خود یافت نکرده بود(قاسمی، ۱۳۸۳ش: ۳۴۷). با وجود اشکالات که بر متن و سند این حدیث وارد شده است، جای تردید باقی نمی‌گذارد که این داستان‌ها، جعلی می‌باشند. هیچ یک از روایت‌هایی که درباره بیماری و گرم کردن بدن آن حضرت، افتادن در مزبله، قصه ذبح برای غیر خدا و اینکه همسرش وی را ترک کرده است؛ صحیح نمی‌باشد و همه‌ی آنها از اسرئیلیات، می‌باشند.

### ۳- اسرئیلیات در داستان حضرت ادریس(ع)

داستان حضرت ادریس(ع)، تنها در دو سوره مریم آیات ۵۷ و ۵۶ و سوره انبیاء آیات ۸۵ و ۸۵ به صورت مختصر بیان شده است. مفسران گفته‌اند نام ایشان در تورات، اخنوخ بوده است و به دلیل اینکه، اولین کسی بوده که خط می‌نوشت و زیاد درس می‌داد «ادریس» خوانده شده است(آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۴۲۳/۸؛ کاشانی، ۱۳۳۶ش: ۴۱۶/۵؛ طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۸۴/۱۴؛ بلخی، ۱۴۲۲ق: ۶۳۱/۲). اجمال موجود در داستان این پیامبر بزرگوار، زمینه را برای انجام تفسیرهایی که عمدتاً ریشه در منابع کتاب مقدسی دارد، فراهم کرده است و به دنبال آن داستان‌های خرافی زیادی درباره این آیات در تفاسیر اسلامی وارد شده است(طبری، ۱۳۵۶ش: ۵۲۳/۸؛ سیوطی، الدرالمنثور، ۱۴۰۴ق: ۵/۵۱۸؛ بغوی، ۱۴۲۰ق، ۳/۲۳۹؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق: ۲۲۰/۶؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۸۰ق: ۷/۴۲۲، قمی، ۱۳۶۷ش: ۵۲/۲).

اسرئیلیات در مورد صعود حضرت ادریس(ع) به آسمان:

کاشانی در ذیل آیه «رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (مریم، ۵۷) (و مقام او را بلند و مرتبه‌اش را رفیع گردانیدیم)؛ از وهب بن منبه چنین نقل می‌کند:

«مرویست که هر روز از عبادت ادريس چندان به آسمان بردندی که مساوی عبادت جمله اهل زمین بود. فرشتگان از این متعجب شدند. ملک الموت آرزومند دیدار وی شد. به دستوری حق سبحانه به زیارت وی آمد بر صورت آدمی و سلام کرد و بنشست و ادريس صائم الدهر بود به وقت افطار طعام آوردند ملک الموت طعام نخورد و تا سه روز متوالی بود ادريس متعجب شده از وی پرسید تو کیستی گفت من ملک الموتم از خدا استدعا کردم تا مرا رخصت داد که به مصاحبت تو رسیدم ادريس گفت چون خدای تعالی تو را مصاحب من گردانیده از تو حاجتی دارم گفت چیست گفت اینکه قبض روح من کنی تا من سختی مرگ بچشم خدای تعالی وحی فرستاد که قبض روح وی کن ملک الموت روح وی را قبض کرد و باز به وی رد نمود. آن گه گفت حاجت دیگر آنست که مرا بآسمان بری تا بهشت و دوزخ را معاینه بینم حقتعالی ملک الموت را دستوری داد و ادريس را به آسمان برد و در همه آسمانها بگشت و دوزخ را مشاهده کرد پس به بهشت در آمد چون بموضعی رسید که جای وی بود بنشست و گفت ای ملک الموت مرا بگذار تا ساعتی اینجا بنشینم بعد از آن ملک الموت گفت برخیز. ادريس گفت من از اینجا بیرون نمی آیم فتحا کما الی الله پس محاکمه کردند بخدای حق سبحانه و تعالی فرمود که وی را بگذار که بلیات و شداید تکلیف را در دنیا کشیده و شربت مرگ چشیده و احیا و اعاده دیده و بر دوزخ مرور کرده و در بهشت بجای خود رسیده پس وی را بگذار که بجای خود نشسته است» (کاشانی، ۱۳۳۶ش: ۵/۴۱۸).

قبل از اینکه به نقد و بررسی این روایت بپردازیم؛ ابتدا نگاهی به داستان

حضرت ادريس(ع) در عهد عتیق و جدید می اندازیم:

شخصیت بسیار پیچیده، رازآلود و آمیخته به افسانه حضرت ادریس(ع)، چهره‌ای اسطوره‌ای از وی در فرهنگ‌های بابلی، یونانی، یهودی، مسیحی به نمایش گذاشته است. بر اساس آنچه کتب مقدّس گزارش داده‌اند، حضرت ادریس(ع) پیش از فرا رسیدن مرگ طبیعی با نیل به مدارج عالی توانست با مرگ اختیاری از عالم خاک به عالم افلاک صعود کرده و تا امروز زنده بماند. از این رو حضرت ادریس(ع) نزد عارفان: احب شأن و جایگاه ویژه است. تورات از پیامبری ادریس(ع) سخنی به میان نمی‌آورد و تنها مقامی که از وی ذکر می‌کند، راه رفتن ایشان به همراه خداوند است: «... و اخنوخ بعد از آوردن متوشالغ، ۳۰۰ سال با خدا راه می‌رفت و پسران و دختران آورد. همه‌ی ایام خنوخ ۳۶۵ سال بود و خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا را برگرفت» (کتاب مقدّس، عهد قدیم، باب پنجم، ۲۰۰۲م، ۱۸-۲۸).

عهد جدید با تفصیل بیشتری از شخصیت حضرت ادریس(ع) سخن می‌گوید. در این کتب، وی فرد مؤمنی است که با ایمان خود، خداوند را خشنود ساخته و از این جهت خداوند وی را نزد خود برده است:

«... [خنوخ] از راه ایمان، بدون چشیدن طعم مرگ، به حیات دیگر انتقال یافت و اثری از وی یافت نشد. زیرا خدا او را بُرده بود... کلام خدا درباره‌ی او شهادت داده و گفته بود که او خدا را خشنود کرده است و بدون ایمان، محال است که انسان خدا را خشنود سازد؛ زیرا هرکس که به سوی خدا می‌آید، باید ایمان داشته باشد که او هست و به جویندگان خود پاداش می‌دهد» (کتاب مقدّس، عهد جدید، عبرانیان، ۲۰۰۲م: ۵-۱۱).

این روایت از چند جهت اشکال دارد:

۱. مخالفت با عقل: طبق این روایت، منظور خداوند از «رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» بالا رفتن مکانی بوده است. یعنی خداوند مکان حضرت ادریس (ع) را به آسمان چهارم یا ششم برده است. در حالی که بیشتر مفسران خصوصاً مفسران شیعه گفته‌اند منظور خداوند این بوده که شان و مقام معنوی حضرت ادریس (ع)، بالا رفته است (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۸۴ / ۱۴؛ طبرسی، م ۱۳۶۰ش: ۱۵ / ۱۸۲؛ طوسی، التبیان، بی تا: ۷ / ۱۳۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۳ / ۲۴). و در جهت رد این روایت، اقوال مختلفی را بیان داشته‌اند که خلاصه‌ی آنها این است که بالا رفتن مکانی نمی‌تواند دلیلی بر برتری باشد، چرا که امروزه خیلی از افراد می‌توانند به کرات دیگر بروند؛ آیا این صحیح است که بگوییم که این افراد چون به جایی بالا صعود کرده‌اند، پس نزد خداوند بهترین هستند؟ و گفته‌اند که رفعت مکانی، علو حقیقی نیست؛ بلکه یک رفعت اعتباری و فرضی است (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۸۴ / ۱۴؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق: ۱۰ / ۳۹۳؛ مصطفوی، ۱۳۸۰ش: ۱۳ / ۳۱۱).

ابن کثیر نیز این روایات را داستان‌های غریب و شگفت آوری می‌داند که از کعب الاحبار، اسرائیل پرداز یهودی نشأت گرفته‌اند (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ۵ / ۲۱۴).

۲. وجود تفاوت و تهافت در حدیث: یکی از معیارهای جعلی بودن حدیث، اختلاف در نقل آن حدیث است. در مورد اینکه آن حضرت تا کدام طبقه از آسمان، بالا رفته و آیا هنوز زنده هستند یا نه، اختلاف وجود دارد. از ابن عباس و ضحاک نقل شده که به آسمان ششم برده شده و مجاهد گفته که مثل حضرت عیسی (ع) زنده به آسمان‌ها برده شد. از امام باقر (ع) نیز چنین روایت شده است که آن حضرت، میان آسمان چهارم و پنجم قبض روح شد (طبرسی، ۱۳۶۰ش: ۱۵ / ۱۸۲؛ ابن عطیه اندلسی، ۱۴۱۲ق: ۴ / ۲۲).

۳. پرداختن به مسائل غیر ضروری و بی‌فایده: بیان جزئیات هر داستانی که قرآن از ذکر آنها خود داری کرده است، در صورتی که منبع معتبری نداشته باشد؛ نشان دهنده جعلی بودن آن حدیث است. خداوند، داستان آن حضرت را، به صورت خلاصه بیان کرده است جزئیاتی که در ضمن این داستان آمده است؛ جز خیال بافی اسرائیل پردازان و قصه‌گویان است. برخی از مفسران، ذکر این روایات بی‌پایه و اساس را بی‌فایده دانسته؛ چرا که قرآن از ذکر آنها خودداری کرده است (فضل الله، ۱۴۱۹ق: ۵۸/۱۵).

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که تاریخ زندگانی حضرت ادریس (ع) نیز مانند سرگذشت دیگر پیامبران، از تفسیرهای خرافی مبتنی بر روایات اسرائیلی در امان نمانده و جعلیات فراوانی که از لحاظ محتوا هماهنگی کاملی با گزارش‌های کتاب مقدس دارند؛ وارد تفاسیر اسلامی شده است.

۴. عدم مشاهده حدیث در کتب حدیثی: این حدیث در کتب معتبر حدیثی یافت نشد، تنها این جوزی این حدیث را به صورت مرفوع از «زید بن اسلم عن النبی (ص)» نقل کرده است (ابن جوزی، ۱۴۲۲ق: ۱۳۶/۳).

#### ۴- اسرئیلیات در داستان حضرت عیسی (ع)

نام ایشان، عیسی و لقب او «مسیح» به معنی «مبارک» و کنیه‌اش ابن مریم و مشهور به «حضرت مسیح عیسی بن مریم» می‌باشد. در قرآن ۲۵ بار نام حضرت عیسی (ع) آمده است (هاکس، ۱۳۴۹ش: ۷۱/۵ و ۸۲). درباره تقدیم لقب آن حضرت بر نام مبارکش، فخر رازی می‌گوید. برای آن است که مسیح از جمله القابی است که همچون «صدیق» و «فاروق» افاده بزرگداشت و مرتبت والا می‌کند و خداوند متعال

نیز نخست لقب آن حضرت را یاد کرد تا به علو مرتبت «جایگاه بالا» وی تأکید گذارد. آنگاه اسم خاص آن حضرت را آورده است. و درباره نسبتش به مادر، گفته، رسم معمول در قرآن کریم انتساب پیامبران به پدرشان است، اما در این مورد خداوند می‌خواست این حقیقت را گوشزد کند که وی بدون پدر، پدید آمده است که این نیز مایه فزونی فضل و علو مرتبت آن حضرت است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۵۰/۸) واژه «مسیح» در نگاه اهل کتاب، به معنای رهایی بخش و منتظری است که امت برگزیده به دست او رهایی می‌یابد، از این روی به پیروان مسیح برای معلوم داشتن از یهود، «مسیحی» می‌گویند. حضرت عیسی (ع)، یکی از پیامبران اوالعزم و آخرین پیامبر بنی‌اسرائیل است که خداوند متعال ولادت ایشان را، معجزه قرار داد (بیومی مهران، ۱۳۸۳ش: ۳/۲۵۵). اسرائیل پردازان، روایات خرافی و جعلی زیادی وارد داستان زندگی این پیامبر بزرگوار کرده‌اند (قاسمی، ۱۳۸۳ش: ۴۱۱-۴۱۶)، که در بسیاری از تفاسیر نیز این روایات وارد شده است (طبری، تفسیر، ۱۳۵۶ش: ۳/۱۶۰؛ سیوطی، الدرالمنثور، ۱۴۰۴ق: ۲/۱۱۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۳/۱۳۷؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ۱/۱۳۵؛ طوسی، التبیان، بی‌تا: ۲/۴۴۵؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۸۰ق: ۳/۲۱؛ طبرسی، ۱۳۶۰ش: ۲/۷۳۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۱/۳۳۱). خوشبختانه تنها یکی از این روایات جعلی، در تفسیر منهج الصادقین آمده است که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم:

اسرائیلیات در مورد مس فرزندان آدم توسط شیطان:

کاشانی، در ذیل آیه «فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ انِّي وَضَعْتُهَا اُنْثٰى وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثٰى وَ اِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَ اِنِّي اَعْمَلُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (آل عمران/۳۶) (چون فرزند خویش بزاد، گفت: ای پروردگار من، این که



زاییده‌ام دختر است و خدا به آنچه زاییده بود داناتر است و پسر چون دختر نیست، او را مریم نام نهادم. او و فرزندانش را از شیطان رجیم در پناه تو می‌آورم). حدیثی را نقل کرده که برطبق آنها شیطان در ابتدای تولد فرزندان آدم، آنها را لمس می‌کند و ضربه‌ای به آنها می‌زند که باعث گریه کودک می‌شود. ولی حضرت عیسی (ع) و مادرش از این قائده مستثنی شدند. وی می‌نویسد:

«و در خبر است که هیچ مولود نباشد مگر که شیطان در وقت ولاده او را مس کند تا آن فرزند فریاد بر کشد از مس شیطان الا مریم (ع) و پسر او که از این صورت محفوظ و محروس بودند به برکت استعاده حنه» (کاشانی، ۱۳۳۶ش: ۲/۲۱۳).

محدثان و محققان این حدیث را از «ابو هریره» نقل کرده‌اند و سند آن را به صورت «قال عبد الرزاق: أنبأنا معمر عن الزهري، عن ابن المسيب، عن أبي هريرة،» آورده‌اند (بخاری، ۱۴۰۴ق: ۵/۱۶۶؛ ابن حنبل، بی‌تا: ۲/۴۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۶۰/۱۴۴؛ معروف حسنی، ۱۳۹۰ق: ۹۳؛ ابن خلدون، ۱۹۷۱: ۲/۱۶۸-۱۶۹). نقش ابوهریره در جعل و نقل اسرئیلیات واضح و روشن است. علاوه بر این، برخی از مفسران این حدیث را خبر واحد و از اخبار ظنی دانسته‌اند (رشید رضا، بی‌تا: ۳/۲۹۱؛ ابوریة، بی‌تا: ۱۸۶ (پاورقی)). خداوند نیز درباره‌ی ظن و گمان فرموده است: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (یونس/۳۶) (و گمان نمی‌تواند جای حق را بگیرد).

برخی از محققان، متن این روایت را نقد کرده‌اند. ما دلایل آنها را در سه دسته به شرح زیر جای دادیم:

۱. مخالفت باقرآن: طبق آیه «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (حجر/۴۲) (تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر بر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند)؛ خداوند هرگونه تسلط شیطان بر انسان را، نفی می‌کند و می‌فرماید

چون آدم و فرزندان همه بنده خدا هستند و او مالک و مدبر همه چیز است پس ابلیس نمی‌تواند بر آنها تسلط پیدا کند. شیطان نمی‌تواند به صورت مستقل انسان‌ها را فریب دهد و علیه خدا نمی‌تواند کاری را انجام دهد. حتی وجود شیطان هم قضای الهی است (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۲۴۴/۱۲). این کاملاً معارض با ضربه شیطان به فرزندان آدم است.

۲. ناسازگار با عقل: این روایت از لحاظ عقلی نمی‌تواند قابل قبول باشد؛ زیرا:

اولاً: شیطان تنها کسانی را به بدی فرا می‌خواند که قدرت تشخیص خیر و شر را دارند، در حالی که نوزاد هنوز به این حد از تمییز نرسیده است.

دوماً: اگر شیطان می‌توانست چنین لطمه‌ای به انسان‌ها وارد کند؛ پس قادر بود تا دست به کارهای بزرگتر، مانند به هلاکت رساندن نیکوکاران بزند.

سوماً: به چه دلیل تنها حضرت مریم و عیسی (ع) نسبت به ضربه شیطان مورد استثناء قرار گرفته‌اند و سایر انبیاء از این موهبت محروم مانده‌اند؟

چهارماً: اگر حقیقتاً از ناحیه شیطان چنین ضرباتی بر پیکره‌ی آدمی وارد می‌آمد؛ می‌بایست اثر آن در جسم انسان باقی مانده و گریه و انابه‌ی او نیز در تمام دوران زندگی‌اش ادامه یابد (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۲۸/۸).

زمخشری این حدیث را از حشویه می‌داند و می‌نویسد:

«اینکه بخواهیم ضربه شیطان و لمس او را یک امر حقیقی بدانیم، به هیچ وجه صحیح نیست. چراکه اگر بنا بود شیطان مردم را مورد ضربات خود قرار دهد، تمام دنیا را صدای شیون و گریه و زاری فرا می‌گرفت و این موضوع اسباب زحمت همگان را فراهم می‌آورد» (همان: ۳۵۷/۱).

۳. مخالف با عصمت پیامبران: اگر بپذیریم که شیطان همه انسان‌ها، به جز حضرت عیسی و حضرت مریم(ع) را مس کرده است؛ در این صورت، دیگر پیامبران نیز، در معرض آسیب و گزند شیطان قرار گرفته‌اند و شیطان هم بر آنها احاطه یافته است و این مخالف با عصمت پیامبران است.

محققان می‌گویند هدف اسرائیل پردازن از ساختن این روایت این بوده، که آنها می‌خواستند معصوم بودن را مختص حضرت عیسی(ع) معرفی کنند و حتی جنبه لاهوتی به ایشان بدهند و معصومیت دیگر پیامبران را زیر سوال ببرند و برتری آن حضرت بر تمام پیامبران را نشان دهند(رشید رضا، بی‌تا: ۲۹۱/۳؛ ابوریه، بی‌تا: ۱۸۶(پاورقی)؛ قاسمی، ۱۳۸۳ش: ۴۱۴).

کشیش مسیحی، ابراهیم لوقا در کتاب «مسیحیت در اسلام» پس از آنکه مقام حضرت عیسی(ع) را از تمام انسان‌ها بالاتر دانسته و تنها وی را مستحق مقام عصمت شمرده است، برای اثبات دلیل خود به این حدیث ابوهریره که در صحیح بخاری(بخاری، ۱۴۰۴ق: ۱۶۶/۵) آمده، استناد می‌کند و می‌گوید:

«پس اسلام اقرار دارد به اینکه هیچ یک از انسان‌ها معصوم نبوده و در معرض انواع گناهان و جرایم قرار دارند و همگی منحرف شده و به فساد کشیده شده‌اند؛ اما از سوی دیگر اسلام تنها به معصوم بودن مسیح و مصونیت وی از تصرف شیطان اقرار دارد و این اعتراف صریح، مسیح را از مقام تمام ابنای بشر ارتقاء بخشیده در نتیجه اقراری است بر مقام والای لاهوتی حضرت مسیح» (ابوریه، بی‌تا: ۱۸۶ (پاورقی)).

با توجه به اشکالاتی که به سند و متن این حدیث وارد است، روشن می‌شود که این حدیث مخالف با قرآن، عقل و علم است و نمی‌توان به آن استناد کرد.

## ۵- اسرائیلیات در داستان حضرت محمد(ص)

حضرت محمد(ص) دارای تمام کمالات اخلاقی و انسانی می‌باشد. خداوند در مورد ایشان می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/۲۱) (وجود رسول خدا(ص) الگوی نیکویی برای شما وجود دارد)؛ برطبق این آیه، ایشان یک الگوی تمام عیار است که انسان باید در همه حالات، او را مقتدای خویش قرار دهد.

اما از آنجایی که حرکت عظیم توحید و نهضت شگرف اخلاقی و تربیتی که به دست آن حضرت پدید آمده بود، با منافع شخصی و گروهی هواپرستان و دنیا پرستان سازگار نبود؛ آنان را بر آن داشت تا تصویری نادرست از شخصیت و تعالیم حیات بخش ایشان؛ ترسیم کنند و به همین خاطر بود که وضاعان حدیث و راویان اسرائیلی، انواع دروغها و تهمت های ناروا را، در زمینه کیفیت نزول وحی، ازدواج پیامبر(ص) با زینب بنت جحش، حادثه غرانیق، و سحر شدن ایشان توسط دشمنان و... به ایشان نسبت داده‌اند (قاسمی، ۱۳۸۳ش: ۴۱۷-۴۷۸) ماجرای آغاز وحی در بسیاری از کتب تفسیری، روایی و تاریخی با تعبیری شگفت و گاهی مشمئز کننده نقل شده است. در اینجا به بررسی یکی از این روایات که کاشانی آن را نقل کرده است، می‌پردازیم:

### اسرائیلیات در داستان نزول وحی

کاشانی در مورد کیفیت وحی در هنگام نزول سوره «علق» بر پیامبر(ص) می‌نویسد: «و در روایت آمده که آن حضرت فرمود که جبرئیل(ع) از زیر پر خود نامه‌ای از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوج بود، بیرون آورد و نزد من انداخت که بخوان گفتم خواننده نیستم و در این نامه نوشته نمی‌بینم، جبرئیل(ع) مرا بخود ضم کرد و

منضبط ساخت، چنان که نزدیک بود که بیهوش شوم تا سه نوبت این صورت واقع شد، بعد از آن مرا گذاشت و این آیه بر من خواند که «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» بخوان قرآن را در حالتی که افتتاح کننده باشی یا استعانت نماینده بنام پروردگار خود».

در ادامه می‌گوید: «آن گه رسول فرمود که هر گاه که جبرئیل آمدی من خواستی که خود را بیندازم، او مرا گرفتی ورقه بن نوفل را از این معنی خبر دادم گفت ای محمد چون ترا این حالت دست دهد خود را مینداز و مگریز بلکه بر جای خود بایست و آنچه گوید بشنو و یاد گیر...» (کاشانی، ۱۳۳۶ش: ۱۰/۲۹۴-۲۹۵).

سند این حدیث ضعیف می‌باشد. عده‌ای از محدثان و قرآن پژوهان، سند این روایات را بگونه‌ای نقل کرده‌اند که در نهایت به افرادی چون عایشه و عروه بن زبیر، عبدالله بن شداد، عبید بن عمیر، عبدالله ابن عباس، ختم می‌شوند (ابن حنبل، بی‌تا: ۶/۲۳۲؛ بخاری ۱۴۰۴ق: ۱/۲؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶ق: ۳/۱۸۳؛ واحدی، ۱۴۱۱ق: ۱۳؛ اسلامی، ۱۳۸۳ش: ۲۱). به گواهی تاریخ هیچ یک از این افراد در زمان این حادثه حضور نداشتند و اساساً در آن زمان هنوز متولد نشده بودند. عده‌ای نیز این حدیث را از قول ابوهریره و ابن وهب نقل کرده‌اند (بیهقی، السنن کبری، بی‌تا: ۹/۱۲۷؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶ق: ۱/۹۷).

طبق این روایت، در آغاز نزول وحی، حالت‌هایی چون ترس و اضطراب، سراسیمه شدن، تصمیم بر خودکشی، جنون و... بر حضرت محمد(ص)، وارد شده است. این حالتها در عهدین نیز در خصوص سایر انبیاء آمده است. مثلاً تورات از قول حضرت دانیال نبی نقل می‌کند که ایشان می‌گوید:

«چون آواز کلام او را شنیدم، به روی خود بر زمین بیهوش افتاده، که ناگاه دستی مرا لمس کرد و مرا بر دو زانو و کف دستهایم برخیزاند... چون این گونه سخنان را به من گفته بود، به روی خود بر زمین افتاد و گنگ شدم. که ناگاه کسی شبیه بنی

آدم لب‌های مرا لمس کرد و من دهان خود را گشوده، و متکلم شدم و به آن کسی که پیش من ایستاده بود گفتم: ای آقایم، از این رویا درد شدیدی مرا در گرفته است و دیگر هیچ قوت نداشتم» (تورات، کتاب دانیال نبی، باب دهم، ۸-۱۷).

و یا درباره زکریا(ع) گفته شده:

«زمانی که زکریا فرشته پروردگار را از سمت راست قربانگاه دید، در حیرت افتاد و ترس بر او مستولی شد» (همان، کتاب حزقیال، باب هشتم، ۳).

جای هیچ شکی نیست که سرچشمه این دروغ پردازی‌ها، از یهودیان و مسیحیان است؛ چرا که آنها پیامبران خود را به این صفات آراسته‌اند.

بسیاری از مفسران، ساحت مقدس پیامبر(ص) را از ترس، خودکشی و... پاک دانسته و متن این روایات را مخالف آیات قرآن و اصول اعتقادی و... دانسته‌اند. ما در اینجا به آن دلایل اشاره می‌کنیم:

۱. مخالفت با قرآن: آیاتی همچون «كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» (فرقان/۳۲) (ما آن را این چنین فرستادیم تا (تدریجاً) تو را به آیات آن دل آرام کنیم و اطمینان قلب دهیم) و «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِنُثَبِّتَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل/۱۰) (بگو که این آیات را روح القدس از جانب پروردگارت به حقیقت و راستی نازل کرده تا اهل ایمان را ثابت قدم گرداند و برای مسلمین هدایت و بشارت باشد) و «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (یوسف/۱۰۸) (بگو: این راه من است. من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خدا می‌خوانیم. منزّه است خدا و من از مشرکان نیستم؛ نشان می‌دهند که پیامبر(ص) نه تنها در تلقی امر رسالت دچار تردید نشدند، بلکه با نزول قرآن، مراتب علم و یقین ایشان، به خداوند افزایش می‌یافت و در پرتو

آیات قرآن، دل او ثبات و آرامشی مضاعف می‌یافت. همچنین بر طبق آیه «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» (حدید / ۲۵) (همانا ما پیغمبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم)؛ ارسال پیامبران همیشه همراه با دلیل و برهان بوده و برای خود پیامبر مایه جزم و یقین بوده است و هیچ پیامبری نسبت به نبوت خود در شک و تردید و تزلزل نبوده است (طبرسی، ۱۳۶۰ش: ۲۶ / ۵۱).

همچنین علامه طباطبایی در این باره می‌گوید سیاق آیات «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى \* عَبْدًا إِذَا صَلَّى» (علق، ۹-۱۰) (دیدی آن کس را که منع (و تمسخر) می‌کرد؟) \* آن بنده خدای را که به نماز مشغول شد؟؛ دلالت دارد بر اینکه رسول خدا (ص) قبل از نزول قرآن نماز می‌خوانده و همین معنا دلالت دارد بر اینکه پیامبر (ص) قبل از رسیدنش به مقام رسالت با نزول قرآن، یعنی قبل از حادثه بعثت، از انبیاء بوده است (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۲ / ۵۵۱).

از آنچه گفته شده، نتیجه می‌گیریم که، حضرت محمد (ص) با وحی، آشنا بوده است و چنین نبوده که ایشان در هنگام نزول قرآن به شک و تردید بیفتند و نداند که آنچه به او وحی شده از القائنات شیطان بوده یا از طرف خدا است.

۲. مخالفت با روایت صحیح ائمه (ع): روایت‌های زیادی از ائمه (ع) نقل شده‌اند که نشان دهنده ثبات قلبی انبیاء، در هنگام دریافت وحی است. از جمله نقل شده، زراة بن اعین از امام صادق (ع) سوال کرد: چگونه رسول خدا (ص) بیم آن را نداشت که آنچه از جانب خدا به او وحی می‌شود از القائنات شیطان نباشد؟ آن حضرت فرمود:

«وقتی خدای متعال بنده‌ای را به پیامبری بر می‌گزیند، اطمینان، آرامش و وقار را بر وی فرو می‌فرستد، تا آنچه از جانب خدا به او وحی می‌شود؛ مانند چیزی که به چشم می‌بیند؛ دریابد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۱۸ / ۲۶۲).

واز امام حسن عسکری روایت شده که فرمودند: «خداوند، قلب محمد(ص) را برترین قلوب و پرطرفیت‌ترین دلها یافت، بنابراین او را به پیامبری خود برگزید» (همان: ۲۰۶ / ۱۸).

همچنین در تفسیر آیه «فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِي يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» (طه/۱۱-۱۲) (چون موسی به آن آتش نزدیک شد، ندا آمد که ای موسی همانا من پروردگارتوam). از امام صادق(ع) روایت شده که فرمودند: «از موسی(ع) پرسیدند: از کجا دانستی که ندا، ندای حق است؟ گفت: از اینجا که ندا مرا فانی کرد و در خود فرو برد. چنان که گویی هر مویی از تنم مخاطب ندا از جمیع جهات است و گویی خود به ندا جواب می‌دهد. پس هنگامی که انوار هیبت خدا مرا در خود فرو برد و انوار عزت و جبروتش مرا احاطه کرد، دانستم که از جانب حق مخاطب شده‌am» (پور جوادی، ۱۳۶۹ش: ۱/۴۲).

نتیجه آن که، وحی برای پیامبران موجب ترس و وحشت و نیز شک و تردید نبوده، زیرا اینطور نبوده که آنها یکباره و به صورت غیرمترقبه با آن مواجه شده‌اند، بلکه در شرایطی به آنها وحی می‌شد که آنها آگاهی کافی درباره نبوت داشته‌اند.

۳. مخالفت با مقام نبوت: یکی از دروغ‌های زشتی که در این روایت به پیامبر بسته‌اند، تصمیم آن جناب بر خودکشی و پرت کردن خود از بالای کوه است. این امر نه تنها با مقام شامخ نبوت سازگار نیست، بلکه با عقل و درایت فوق العاده و مدیریت و شکیبایی ایشان، کاملاً منافات دارد. اینگونه احادیث مسلماً از احادیث مجعول و اسرائیلیات است. این نسبت‌ها چیزی جز همان تهمت جنون و دیوانگی نیست که مشرکان در طول رسالت پیامبر به ایشان متهم می‌کردند(مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۲۷/۱۵۵).



۴. مخالفت با عقل: مسئله دیگری که در این روایت وجود دارد؛ موضوع فشار دادن پیامبر توسط جبرئیل در سه نوبت پیامی حتی طبق بعضی از احادیث، فشردن گلوی ایشان، برای خواندن چیزی است که پیامبر(ص) آن را نمی دانست. حال، جای این سوال باقی می ماند که جبرئیل چرا این همه ایشان را اذیت کرده است؟ آن هم بخاطر کاری که پیامبر(ص) از انجام آن عاجز بود.

البته باید گفت که تحمل وحی برای پیامبر(ص) دشوار بوده است و در آن زمان دچار تنش شدید جسمی می شدند. قرآن نیز در آیه «إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (مزمّل/۵) «ما کلام بسیار سنگین (و گرانمایه قرآن) را بر تو القا می کنیم» وحی را به عنوان «قول ثقیل» معرفی می کند. پس وحی برای پیامبر امری عادی نبوده است؛ ولی اینطور هم نبوده که پیامبر ساده ترین اصول عقلی و دینی در نبوت را فراموش کند تا آنجا که قصد خودکشی کند(قاسمی، ۱۳۸۳ش: ۴۲۹).

علاوه بر اینها چند اشکال اساسی دیگر نیز بر آنها وارد شده است. از جمله اینکه: به رسول خدا(ص) نسبت شک در نبوت خود داده اند و گفته اند که آن جناب احتمال داده آن صدا و آن شخصی که بین زمین و آسمان دیده و آن سوره ای که به او نازل شده، همه از القائنات شیطانی باشد و به وی نسبت داده که اضطراب درونیش زایل نشد، تا وقتی که یک مرد نصرانی - ورقه بن نوفل - که خود را به رهبانیت زده بود، به نبوتش شهادت داد، آن وقت اضطرابش زایل شد و چگونه ممکن است، چنین کسی از سخنان یک نصرانی تحت تاثیر قرار گیرد و برای آرامش خاطرش محتاج به آن باشد؛ مگر در آن سخنان چه حجت روشنی بوده؟ آیا اعتماد کردن به قول ورقه بصیرت است و بصیرت پیروانش هم همین است که ایمان آورده اند به کسی که به گفتاری بی دلیل ایمان آورده و اعتماد کرده؟ حق این است که

پیامبر(ص) قبل از هر کس دیگری، یقین به نبوت خود از جانب خدای تعالی داشته است(طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۲۰/۵۵۶-۵۵۷).

عده‌ای از قرآن پژوهان، انگیزه‌ی اصلی جا‌علان این احادیث را چنین برشمرده‌اند: الف) مشوه جلوه دادن وحی الهی و مخدوش کردن واقعه عظیم بعثت؛ چون موضوع وحی، یکی از مهمترین و اساسی‌ترین ارکان نبوت تمام پیامبران الهی به شمار می‌آید و نقش بسزایی در اقناع انسان نسبت به مقام والای انبیا و در نتیجه قبول دعوت آنان خواهد داشت؛ برخی از توطئه‌گران را بر آن داشت تا حقیقت با شکوه وحی را مخدوش کرده و القا نمایند که خود پیامبر به وحی شک می‌کند، پس دیگران که نمی‌توانند با حواس خویش در این باره اطلاعی کسب کنند، به شک و تردید و عدم اعتماد به حقایق دینی سزاوارترند.

ب) بزرگنمایی مقام اهل کتاب؛ بر اساس این روایات پیامبر برای امضای سند نبوت خویش، مدیون اهل کتابی چون ورقه و مانند آنها بود، و اینان بودند که آن حضرت را به انجام رسالت مهم خود، دلگرم داشتند و تردید را از وی دور کردند؛ پس بر این اساس، بر هر مسلمانی لازم است تا به کرامتها و وسعت اطلاعات اینان اعتراف کرده‌اند. از این رو، آنان را گره‌گشای مشکلات عظیم اسلام به شمار آورند.

ج) کاهش منزلت والای پیامبر(ص)؛ یکی از مهمترین اهداف این اسرائیل پردازان، بی‌ارزش کردن منزلت حضرت محمد(ص) و مخدوش کردن چهره ایشان؛ می‌باشد. آنها می‌خواسته‌اند بگویند که رسول خدا(ص) هم مانند یک انسان عادی، در مواقع حساس(نزول وحی) نیازمند به کسی است که بهتر از خودش، می‌اندیشد و او را راهنمایی کند(قاسمی، ۱۳۸۳ش: ۴۳۶).

همانطور که اشاره شد، این روایت از کسانی نقل شده‌اند که در زمان نزول وحی بر حضرت محمد(ص)، حاضر نبوده‌اند. پیامبر(ص) در هنگام نزول وحی چنان سرگردان نبوده که نتوانسته باشد وحی را القائات شیطان، تشخیص دهد. و قصد خودکشی داشته باشد.

روایات‌های اسرئیلی منحصر به قصص انبیاء نیستند، بلکه در تفسیر سایر آیات قرآن، روایات خرافی که رنگ و بوی اسرئیلی دارند؛ دیده می‌شود. اغلب روایاتی که در مورد نحوه‌ی خلقت جهان، ویژگی‌های گاو بنی اسرائیل و... آمده است؛ از این جمله می‌باشند. کاشانی نیز در مورد آیه ۱۹ سوره بقره، روایاتی را نقل کرده که به گفته دیگر مفسران و محققان از جمله اسرئیلیات می‌باشد.

### نتیجه

کاشانی در تفسیر خود بحث‌های متعددی چون مباحث فقهی، عرفانی، ادبی، کلامی، عرفانی، لغوی و... را مطرح کرده است و با اینکه یک تفسیر روایی نیست اما در تفسیر اغلب آیات قرآن مخصوصاً در هنگام بیان داستان‌های انبیاء، از روایات، بهره زیادی برده است. در میان این روایات، افسانه‌های خرافی و روایات اسرئیلی وجود دارد که گاهی خود کاشانی آنها را نقد و سپس رد کرده است. اما متأسفانه در برخی از قصص انبیاء، این روایات را، بدون هیچ نقدی، آورده است. از داستان‌هایی که در آن این روایات آمده است، داستان حضرت ایوب(ع)، عیسی(ع)، ادریس(ع) و حضرت محمد(ص) می‌باشند. این روایات از نظر محتوایی با نص صریح قرآن، احادیث معصومین(ع)، عقل و علم، حس و مشاهده، پرداختن به جزئیات بی‌فایده و... مخالف هستند؛ همچنین از نظر سند، یا به علت نداشتن سند و یا بخاطر وجود راویان کذاب و وضاع غیر موثق و ضعیف هستند. کاشانی این روایات را از تفاسیر

عامه مانند تفسیر کشاف و تفسیر ابن کثیر نقل کرده است. وی نام راوی را به ندرت آن هم تنها نام آخرین راوی را آورده است. و بیشتر موارد به جای سند از عبارت «در خبر است»، «مروی است»، «نقل شده» آورده است.

\*\*\*\*\*

### کتابنامه

۱. قرآن کریم؛ ترجمه، الهی قمشه‌ای.
۲. کتاب مقدس؛ ترجمه فارسی (ترجمه قدیمی)، (۲۰۰م)، چاپ سوم، انگلستان: انتشارات ایلام.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی؛ (۱۴۱۲ق)، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق عبدالرزاق المهدی، بیروت: دارالکتب العربی.
۴. ابن حبان، محمد بن حبان؛ (۱۴۱۸ق)، صحیح ابن حبان، بیروت: مؤسسه‌الرسائل.
۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی؛ (۱۴۱۵ق)، تقریب التهذیب، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶. ابن حنبل، احمد؛ (بی‌تا)، المسند، بیروت: دارالکتب الاسلامی و دارالصادر.
۷. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد؛ (۱۹۷۱م)، التاریخ ابن خلدون، چاپ سوم، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۸. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب؛ (۱۴۱۲ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق محمد عبدالسلام عبد الشافی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۹. ابن هشام، محمد بن مکرم؛ (۱۳۸۳ق)، سیره النبی (ص) معروف به سیره ابن هشام، تحقیق محی الدین عبدالحمید، بی‌جا: مکتبه محمد علی صبیح و اولاده.
۱۰. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر؛ (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمد حسین شمس الدین، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.

نقد و بررسی اسرئیلیات قصص انبیاء در تفسیر منهج الصادقین ۹۹

۱۱. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ (۱۴۰۸ق)، روح الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۲. ابوریه، سعد یوسف محمود؛ (بی‌تا)، الإسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفاسیر قدیما و حدیثا، قاهره: مکتبه التوفیقیة.
۱۳. اسلامی، محمد جعفر؛ (۱۳۸۳ش)، شأن نزول آیات، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۱۴. آلوسی، سید محمود؛ (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۵. ایازی، محمد علی، المفسرون حیاتهم و منهجهم؛ (۱۴۱۴ق)، تهران: موسسه الطباعه و النشر وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی.
۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم؛ (۱۴۰۴ق)، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر.
۱۷. بغوی، حسین بن مسعود؛ (۱۴۲۰ق)، معالم التنزیل فی التفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربیه.
۱۸. بلخی، مقاتل بن سلیمان؛ (۱۴۲۳ق)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت: دارالتراث العرب.
۱۹. بیومی مهران، محمد؛ (۱۳۸۳ش)، سید محمد راستگو، بررسی تاریخی قصص قرآن، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۰. بیهقی، احمد بن حسین؛ (بی‌تا)، السنن الکبری، بیروت: دارالفکر.
۲۱. پورجوادی، نصرالله؛ (۱۳۶۹ش)، مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سلمی، تهران: مرکز دانشگاهی.
۲۲. توئین بی، آرنولد؛ (۱۳۶۶ش)، تاریخ تمدن، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات مولی.

۲۳. ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم؛ (۱۴۲۲ق)، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، تحقیق امام ابی محمد بن عاشور، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲۴. جمعی از مستشرقان؛ (بی تا)، دایرة المعارف الاسلامیة، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۵. حاکم نیشابوری، محمد عبدالله؛ (۱۴۰۶ق)، المستدرک علی صحیحین، تحقیق یوسف مرعشی، بیروت: دارالمعرفة.
۲۶. حسینی همدانی، سید محمد حسین؛ (۱۴۰۴ق)، انوار درخشان، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران: کتابفروشی لطفی.
۲۷. حقی بروسوی، اسماعیل؛ (بی تا)، روح البیان، بیروت: دارالفکر.
۲۸. خادم پیر، علی، روش شناسی تفسیر منهج الصادقین فی الزم المخالفین، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، مجله حدیث اندیشه، شماره ۱۱ و ۱۲.
۲۹. رشید رضا، محمد؛ (بی تا)، تفسیر تفسیر القرآن الحکیم (المنار)، بیروت: دارالمعرفة.
۳۰. زمخشری، محمود؛ (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی.
۳۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۳۲. شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم؛ (۱۴۱۲ق)، فی ظلال القرآن، چاپ هفدهم، بیروت: دار الشروق.
۳۳. طباطبایی، سید محمد حسین؛ (۱۳۷۴ش)، المیزان فی التفسیر قرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه.
۳۴. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ (بی تا)، الاوائل، بیروت: دارالجلیل.

نقد و بررسی اسرئیلیات قصص انبیاء در تفسیر منهج الصادقین ۱۰۱

۳۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ (۱۳۶۰ش)، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، مترجمان، تهران: انتشارات فراهانی.

۳۶. طبری، محمد بن جریر؛ (بی تا)، تاریخ طبری، نخبه من علماء الاجلاء، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.

۳۷. \_\_\_\_\_؛ (۱۳۵۶ش)، تفسیر طبری، مترجمان، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.

۳۸. طوسی، محمد بن حسن؛ (بی تا)، التبیان فی التفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۳۹. عاملی، عبدالحسین شرف الدین؛ (۱۳۷۲ش)، ابوهریره واحادیث ساختگی، ترجمه نجفعلی میرزایی، قم: انتشارات هجرت.

۴۰. فخرالدین رازی؛ (۱۴۲۰ق)، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۴۱. فضل الله، سید محمد حسین؛ (۱۴۱۹ق)، تفسیر من وحی القرآن، چاپ دوم، بیروت: دارالملاک للطباعة والنشر.

۴۲. فیض کاشانی، ملا محسن؛ (۱۴۱۵ق)، تفسیرالصادق، تحقیق حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران: انتشارات الصدر.

۴۳. قاسمی، حمید محمد؛ (۱۳۸۳ش)، اسرئیلیات و تاثیر آن بر داستان های انبیاء در تفاسیر قرآن، چاپ دوم، تهران: سروش.

۴۴. قرطبی، محمد بن احمد؛ (۱۴۰۵ق)، الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، تحقیق ابراهیم اطفیش، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.

۴۵. قمی، علی بن ابراهیم؛ (۱۳۶۷ش)، تفسیر القمی، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، چاپ چهارم، قم: دارالکتب.

۱۰۲ دو فصلنامه تفسیر پژوهی

۴۶. کاشانی، ملا فتح‌الله؛ (۱۳۳۶ش)، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، تهران: کتاب فروشی محمد حسن علمی.
۴۷. مجلسی، محمدباقر؛ (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، الطبعة الثانية، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۴۸. مسلم، بن الحجاج القشیری؛ (۱۳۹۲ق)، صحیح مسلم، الطبعة الثانية، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۹. مصطفوی، حسن؛ (۱۳۸۰ش)، تفسیر روشن، تهران: مرکز نشر کتاب.
۵۰. معروف حسنی، هاشم؛ (۱۳۹۰ق)، دراسات فی الحدیث والمحدثین، چاپ دوم، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۵۱. مکارم شیرازی، ناصر، و همکاران؛ (۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، تهران: الدار الکتب الاسلامیه.
۵۲. نسائی، احمد بن شعیب؛ (۱۴۱۱ق)، السنن الکبری، تحقیق عبدالغفار سلیمان بناداری و سید کسروی، بیروت: دارالکتب.
۵۳. واحدی، علی بن محمد؛ (۱۴۱۱ق)، أسباب نزول القرآن، تحقیق بسیونی زغلول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵۴. هاکس، جمیز؛ (۱۳۴۹ش)، قاموس کتاب مقدس، چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.
۵۵. هیثمی، علی بن ابی بکر؛ (۱۴۰۲ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت: منشورات دارالکتب العربی.